شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۲شنبه

سال هفدهم
۱۸ اسفند ۱۴۰۴
۱۹ رمضان ۱۴۴۷
شماره ۴۷۱۷

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
مدیرمسئول: سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸۱-۵
نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۴۲:۰۳	غروب آفتاب ۱۷:۳۳:۱۸	اذان مغرب ۱۷:۵۱:۳۲	
نیمه شب شرعی ۲۳:۰۰:۰۶	اذان صبح فردا ۰۴:۲۶:۵۴	طلوع آفتاب فردا ۰۵:۵۰:۴۸	

چکامه

سجاده‌ام پهن است یک گوشه

با یک بغل دلواپسی باید ..... با بچه ها مشغول بازی باشم این شب ها
باران و طوفانم ولی باید ..... یک مادر آرام و راضی باشم این شب ها
از مرز و بوم و قهرمان هایش ..... گاهی برای کودکانم قصه می خوانم
دنیا نمی خواهد ولی باید ..... من مادر اسطوره سازی باشم این شب ها
سجاده‌ام پهن است یک گوشه ..... تا حال من خوب است حال زندگی خوب است
آرامش این خانه یعنی من ..... دور از هیاهوی مجازی باشم این شب ها
حال دلم با گفت وگو خوب است وقتی که ..... با همسایه و با دوست هم دردم
هم صحبتی خوب است؛ بنشینید! ..... باید زن مهمان نوازی باشم این شب ها

فاطمه زاهدمقدم

هنر روز

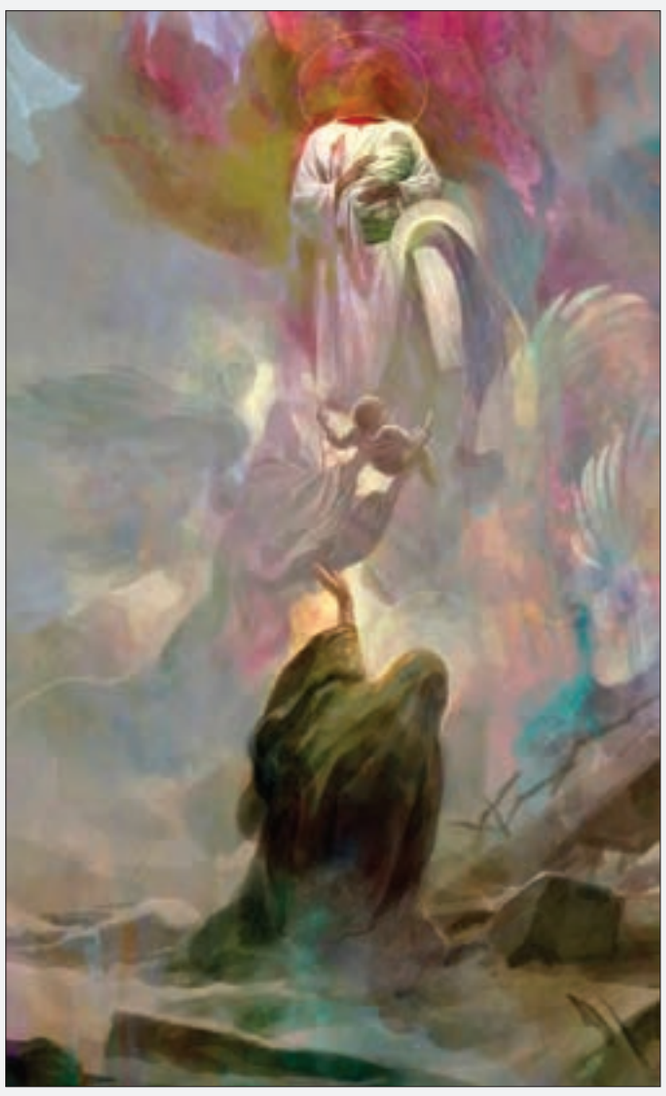

اثری تازه از حسن روح‌الامین برای، «زهرا بهشتی» و کودک شیرخواره‌اش «محمدمهدی» که در تجاوز اسرائیلی-آمریکایی به شهادت رسیدند.

عکس روز

وداع با شهدا

این روزها مردم مشهد در مراسم تشییع پیکر شهدا که در حرم مطهر رضوی برگزار می‌شود با آن‌ها وداع می‌کنند.

عکس: حدیث فقیری/شهرآرا

پیامبر اکرم (ص):

از افرادی که وارد بهشت می شوند هیچ‌کس آرزوی بازگشت به دنیا را ندارد گرچه تمام آنچه در زمین است از آنِ وی شود، مگر شهید که او به سبب کرامتی که در شهادت می بیند آرزو می‌کند به دنیا برگردد و ده ها مرتبه در راه خدا کشته شود.

صحیح بخاری، جلد ۴، صفحه ۲۶

روایت اول

به تو برمی گردم آسمان من

برای غیورمردان گمنام کشورمان که شجاعانه در برابر تجاوز دشمن به خاک میهن ایستاده اند و خانواده هایشان که این روزها بیش از همیشه درس شکیبایی پس می دهند

حامد عسکری
شاعر و نویسنده

اصلا نمی دانم این دفتر به دستت خواهد رسید یا نه. در فاصله بین شیفت ها گاهی می نشینم در این بیابان و زل می زنم به ستاره ها، به افق، به دور و می نویسم، اسماعیل می‌گوید: سهراب چهار ساعت وقت داری بخوابی یک ساعتش رو هم صرف نوشتن می کنی؟ می خندم و می نویسم، ارزشش را دارد، شادی جان زندگی ارزشش را دارد، تو ارزشش را داری، سه چهارساعتی هست ساکت است، عجیب ساکت است. نمی دانم دنیا ساکت شده یا از خون ریزی پریشب گوش های من است. از آن سکوت هایی که آدم را می برد به فکر.

گاهی صدایی از دور بلند می شود، سگی شغالی می موید، شتری ماغ می‌کشد در فلق انگارگاوی سر می برند و بعد دوباره همه چیز فرو می رود در همان سکوتی که انگار از اول هم بوده. من نشسته‌ام، امشب عجیب ساکت است.

من نشسته ام گوشه ای، با همان لیوان فلزی چای که زود هم سرد می شود و چاره ای ندارم جز به تو فکر کردن. مثل همه این شب ها باز یاد تو افتاده ام. شادی جان شادی من، همان شبی که فرستادنمان توی اتاقت که با هم حرف برنیم هم به تو گفتم من از معدود مردهای این سرزمینم که اگر زنم شدی به هزار مکافات توانستی پیدایم کنی و صدایم را بشنوی نمی شود بپرسی کجایم، گفتی: از عناصر چهارگانه من خاکم، گفتم: تو وطنی، ناموسی دامن داری، من نسیمم، می چرخم و مراقبم، امشب هم اگر بپرسی کجایم، باز هم نمی توانم چیزی بگویم.

رسم این شب ها همین است؛ شادی جان یاد شب خواستگاری مان افتادم. یادت هست چای که آوردی آمدم زیرچشمی نگاهت کنم وقت چای آوردنت دستم رفت توی استکان چای داغ و سوختم و آن سوختن را دوست داشتم، یادت هست چقدر طول کشید تا جرئت کنم حرف بزنم؟ قند توی استکان چایم حل شده بود و من بی خود هی قاشق را می چرخاندم. تو آن طرف اتاق نشسته بودی، آرام، با همان روسری آبی، تو آسمان سر کرده بودی و من قول دادم به خودم بیشتر مراقب آسمان باشم، راستش هنوز هم وقتی خسته می شوم، همان تصویر می آید جلوی چشمم.

تو که سرت کمی پایین است و گوشه لبخندت را سخت نگه داشته ای که کسی نفهمد تمام هوا و فضای یک پاسدار کوچک هوافضای سپاه شده ای، شادی جان فعلا زنگ نداریم پیامک و استیکر و سلفی هم، اگر پیدایم کنی زنگ بزنی و بپرسی چه خبر، احتمالا می گوییم: هیچی، کرم مولا مدد حضرت رضا همه چیز عادی و عالی است، شادی من قول می دهم قشنگ ترین دروغ های جهان را پشت تلفن برایت ریسه کنم، بگوییم عجب شامی خوردیم، عجب هتلی اسکان داریم، چقدر بی تووسط این پنت هوس در تور کویر دارد به من خوش می‌گذرد، تو بخند باور کن و حرف ها را جلوی آینه بگذار، فقط همین را بدان که هر بار دکمه پیراهنم را می بندم، یاد دست های تو می افتم که همیشه می‌گفتی من بلد نیستم درست ببندمشان.

چقدر جادکمه تان را تنگ می دوزند و برایم همیشه ترس شکستن سر هلالک ناخن هایت ناخن به قلبم می کشید. دلم برای همان چیزهای ساده تنگ شده؛ برای صدای راه رفتنت در آشپزخانه، برای پوشیدن تیشرتم، بوی لباس های شسته شده و آویزان به گوشه گوشه جاآویزهای خانه کوچکمان، برای درست کردن کوکو در هواپز که اسمش را گذاشته ای الیزابت، برای پلوتون های محشرت و برای ذوق و خنده ات از وقتی هواپز خریدی و اسمش را انتخاب کردی و به شوخی نخودی همیشه خندیدی و گفتی ملکه انگلیس با آن دک و پز آشپز خانه ماست، دلم برای چای نوشیدن با تو تنگ شده برای اینکه شب ها بپرسی: چای با شکرپنیر می خوری یا نبات.

بدان هر جا هستم، دلم خوش است وقتی سرم را بالا می‌گیرم، همین آسمانی را می بینم که بالای خانه ما هم هست و همین فکرها آدم را آرام می‌کند. اگر امشب بیدار شدی و دیدی خواب از سرت پریده، برایم یک صلوات بفرست. برایم دعا کن. با دل سوخته ات، من به تو بر می‌گردم، دندان بر جگر سوخته ات بگذار، صبور باش شادی جان، به تو بر می‌گردم آسمان من.

روز واقعه

لکه های سرخ ابدی

آزاده چشمه‌سنگی
نویسنده

نگهداری و مراقبت از بیمارِ روی تخت بیمارستان، مثل نگه داشتنِ آب توی سینی، نازک و نگران‌کننده و حساس است. کافی است یک شبی را بالای سر مریضتان توی بیمارستان سر کرده باشید. گام های کوتاه نیمه شب، حکم چکش به دیگ بزرگ مسی دارد و پچ پچه های ایستگاه پرستاری، مثل کشیده شدن ناخن روی تخته سیاه، روان بیمار را خدشه دار می‌کند. یکی دارد درد می‌کشد. آن یکی تازه به هوش آمده. عوارض داروها، آستانه تحملشان را پایین آورده. همراهی ها از شدت ضعف و خستگی و بی خوابی، روی پا بند نیستند. آن تابلوی بوق زدن ممنوع که جلوی در بیمارستان هاست، جزو معدود تابلوهای راهنمایی ورانندگی است که آدم ها از هر طیفِ قانون مدار و قانون‌گریز، مراعاتش را می‌کنند. حریم بیمارستان، جای فریادزدن نیست.

هیچ بچه ای را توی راهروهای بیمارستان راه نمی دهند. بچه ها درک درستی از حساسیت فضای بیمارستان ندارند. این همه را گفتم که بگوییم رعایت حال بیمار جماعت در همه جای دنیا، تعریف مشخصی دارد. سکوت و مراعات و احترام به محدوده بیمارستان یک زبان بین المللی است.

حالا اینکه وسط یک جنگ تمام عیار، یک سمتِ همواره متجاوزِ گستاخ، دهانه شلیک ادوات جنگی اش را بگیرد طرف ساختمانی که پیرِ بیمار دارد، زن تازه زا دارد، نوزاد نارسِ توی دستگاه دارد و هزار و یک دردِ ناگفتنی، تکلیف داستان را با تماشاگران بلاتکلیف ماجرا روشن می‌کند. هر چند روز یک بار خبر می رسد موشکی آمده نشسته وسط سینی آب. حوالی ساختمان هایی که آدم هایش همگی محتاج مراقبت اند.

شیشه ها فروریخته. شیشه هایی که گاهی، شانه همراهی های خسته بوده و گاهی واسطه تماشای آفتاب برای بیمارانی که روزهاست آن طرف پنجره را ندیده اند.

از پنجره ها، قاب های شکسته ای مانده که آخرین قطره های زمستان را می‌کشانند روی تخت های خاک آلود. خبر می رسد کادر درمان، مقابل بقایای بیمارستان تجمع کرده اند.

این بار نه برای اعتراض به حقوق نازلشان. آمده اند برای محکومیت جنایتی که لکه های خونِ روی ملحفه های سفیدش توی لاندری هیچ بیمارستانی پاک نمی شود.

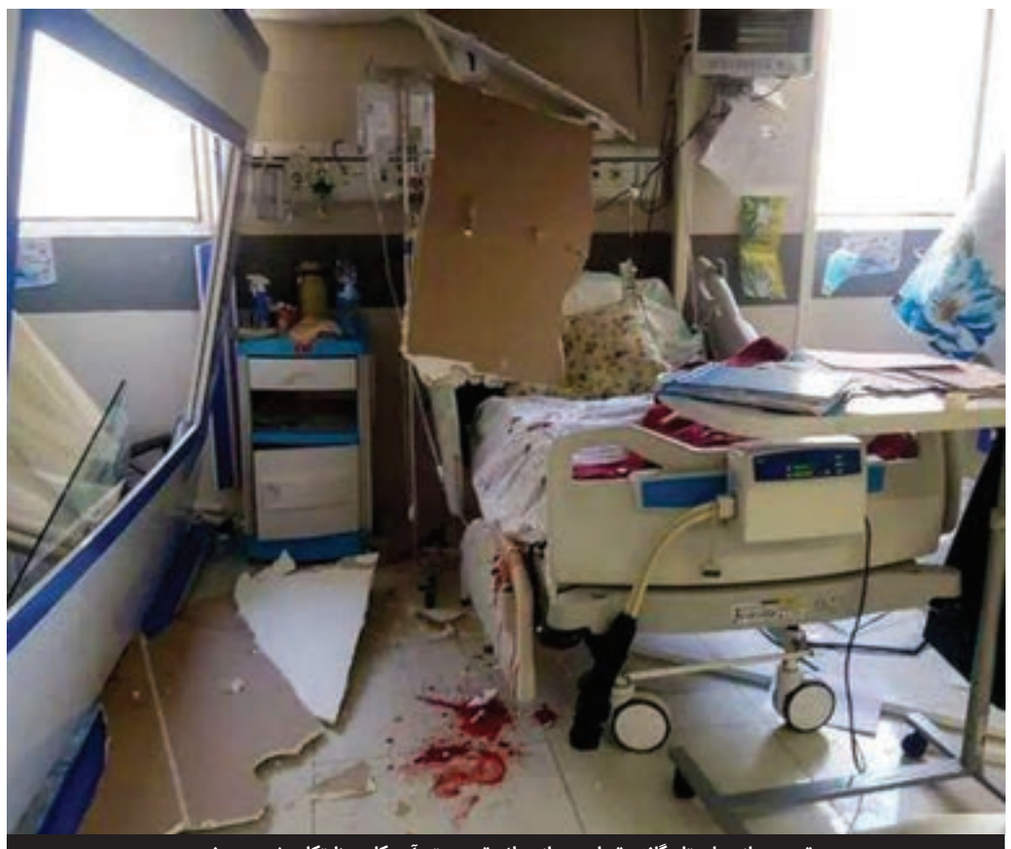

تصویری از بیمارستان گاندی تهران پس از حملات تروریستی آمریکای جنایتکار و رژیم صهیونی

گرام گردی

ستاره فوتبال جهان همراه با مردم عزادار ایران

درباره «لامین یامال» و پیامی که در یکی از صفحاتش در شبکه اجتماعی خطاب به مردم ایران برای شهادت رهبر انقلاب نوشت

مریم شیعه|آگاهی عکس های ساده از زندگی روزمره می‌گذارد و گاهی هم ویدئوهای شادی پس از گل و تصاویری از تمرین های تیمی را پست می‌کند. متولد ۲۰۰۷ است و فقط ۲۱ سال دارد. ستاره جوان مستطیل سبز است و بی جهت نیست که در دنیای مجازی، چند میلیون دنبال‌کننده دارد. چند روز پیش، از هزاران کیلومتر آن طرف تر با مردم ایران روی همین صفحه حرف می زند. متن کوتاه و همدلانه ای منتشر می‌کند که در آن برای شهادت رهبرمان، تسلیت می‌گوید و آرزوی صلح منطقه ای می‌کند. خبر شهادت رهبر انقلاب، بازتاب رسانه ای گسترده ای داشت. بازتابی که درباره آینده سیاسی حرف می زد، به نقش نهادهای قدرت اشاره می‌کرد و پیامدهای این ترور را به بحث می‌گذاشت. در میان همه این تحلیل ها و بیانیه های بلند بالا، زیر سایه همه گزارش ها و خبرهای جزئی از تنش های ژئوپلیتیک خاورمیانه، پیام ساده او، منطق دیگری دارد. حساب کاربری اش با چند میلیون شرکت‌کننده، رسانه ای کوچک است که تنها در چند ساعت، هزاران بار بازنشر می شود و مسئله ایران را به بحث عمومی می‌گذارد. او می توانست خودش را کنار بکشد. می توانست به عنوان یک فوتبالیست تراز اول، درباره فوتبال حرف بزند. می توانست به عنوان یک اسپانیایی، به خاورمیانه بی اعتنا باشد. او می توانست ایرانی ها را مخاطب قرار ندهد، آن هم زمانی که طرف دارانش از سراسر جهان او را دنبال می‌کنند. ورزش و سیاست آن قدرها از هم جدا نیستند.

هر چند در دهه های گذشته، فوتبالیست ها اغلب در چارچوب باشگاه ها و روی جلد مجلات ورزشی دیده می شده اند اما آن ها بازیگران فرهنگی اند. آن ها کسانی اند که به واسطه شبکه های اجتماعی، نه تنها می توانند در هیاهوی سکوها و زیر نور پروژکتورها خودشان را ثابت کنند، بلکه می توانند در فضای عمومی جهان، هر لحظه و با هر جریانی حاضر شوند. او از نسل جوانانی است که با اینترنت قد کشید، نسلی که مرز میان ورزش، فرهنگ و سیاست برایشان مبهم تر از هر نسلی است.